

صدیعت کہ بدر ویش دست بوس نہ کر دم ہمدین اثنائے خادم آن در ویش کامل  
آدہ گفت کہ دست بوس شما بدر ویش رسید ازین معنی زیادہ تر تعجب افتادہ فرمودند  
کہ ایاز کشف و کرامات دانستہ شود یا سحر و جادو تصور نمودہ آید یا از تسخیر اجنبہ باید  
دانست آخر الامر تحقیق پیوست کہ این ہمہ از نتائج و فور عبادات و حصول کمالات  
است رباعی

کاشے ار خاک گیر دزر شود      ناقصے را سیم خاک ستر شود  
سنگ گر خار او گر مر مر شود      چون بصاحب دل رسد گوہر شود

رسیدن جماعت بازی گران نرگالہ بحضور مقدس تماشاخانے انواع

## حیرت انگیز

اول تخم اتمام درخت بر زمین ریختہ چند بار گردان گردیدند و افسون خواندند بیکجا  
از چند جا شروع بر دیدن درختان گردید در طرفتہ العین درخت توت و سیب  
و نارسیل و انبہ و امرود و انناس و انجیر و خرما و میخک کہ ایکس آن را پر بار ندیدہ  
و موج دریا میخک را بکنار می اندازد و نمودار شدہ آہستہ آہستہ از زمین بر آمدہ  
ہر درخت بقدر انداز خود بلند شدہ و شاخ و برگ بر آوردہ مشکوفہ بہار نمودار  
کرد و باز بگران التماس نمودند کہ اگر حکم شود میوہ این درختان بخور ایم حکم شد ہمچنین  
بکنیدنے احوال برگرد درختان گردیدند و افسون خواندند بلا تعلل انبہ و سیب و  
توت و انناس و انجیر و غیر ذلک چیدہ در حضور اشرف آوردند و حاضران انجمن  
والا بوجہ حکم خوردند و لذت بسیار یافتند بعد ان مرغی چند در میان آن  
درختان ظاہر کردند کہ ہرگز پائین خوش رنگی و مقبولے و نغز آواز سے مرغ ندیدہ  
و این ہمہ مرغان در میان آن درختان نوا سنج و نعمہ طراز بودند بعد از ساعت  
آن درختان بمثال وقت خزان برگہائے سرخ و زرد نمودار کردند و در اندک فرصتی  
زیر زمین فرو رفتند و از نظر نظار گیان پنهان شدند  
دیگر در آن شب کہ چہاں سیاہ و تاریک بود یکے از بازی گران بر مہنہ مشدہ

و غیر از پرده ستر عورت چیزی با خود نداشت چرخ چند روز بعد ان چادرے  
گرفت و آمینه جلی از میان چادر بر آورد که از شمع ان شب تیره در رنگ روز  
روشن گشت و ان قدر نورانی شد که از ده روزه راه هر کس آمده ظاهر کرد که در فلان  
شب طرفه نموداری گردید و از آسمان آچنان روشنائی ظاهر گشت که هرگز بدان  
روشنائی روز ندیده ایم \*

دیگر هفت نفری ایستادند و منطق زبان را مطلق نمی کشودند و از ایشان  
زمزمه خوانی و خوشگویی بظهور می آمد که گویا هفت نفر بیک، آواز یا صوت  
میخوانند \*

دیگر قریب بصد تیر سرسیدادند و معلق بهوانگاه مبد استند و میگفتند که  
هرگاه امر شود یکی از آن تیرها را آتش و همی حسب الامر شمع در دست گرفته تیرها  
را که دو تیر پرتاب راه از ایشان دور بود آتش میزدند و نوعی باد و گری میکردند که اگر ده تیر  
را حکم میشد یکبارگی آتش میدادند \*

دیگر پنجاه تیر پیکان دار و کمانی حاضر ساختند یکی از ایشان کمان ب دست گرفت  
و تیر انداخت در هوا بلند رفته بهما نجا ایستاد تیر دیگر سردادند با تیر اول بند شد همچنین  
چهل و نه تیر با هم بند کردند تیر آخرین که گذاشتند همه تیرها را از هم جدا ساخت \*

دیگر بست من گوشت و برنج و مصاح که در دیگ انداخته آب سرد در ان کرد  
و اصلا آتش در زیر آن نمودند و دیگ خود بخود در جوش آمد و بعد از ساعتی سردیگ  
را و اگر قریب بصد لنگرے طعام بر آوردند و بخورش مردم دادند \*

دیگر فواره در زمین خشک نصب کردند و سه بار به دور آن گشتند آن فواره  
بیک بار بجوش آمده قریب ده ورعه بلند شد و هر چند که آب از فواره میجوشید  
و گل افشان می شد و از آب فواره که بر زمین میرسیب زمین نم نمی گرفت و قریب یک  
ساعت فواره در جوش بود چون فواره را برداشتند از ان زمین اثر آب پیدا نبود  
و باز فواره را بر زمین نصب کردند درین مرتبه از یک، سر فواره آب پیدا میشد و از یک  
سر آتش گل افشان می بود قریب دو گهری این تماشا کردند \*

دیگر یک نفر از ایشان ایستاده شد و نفر دیگر بالای کتفت او ایستاده همچنین

شصت تقریباً لائے یک دیگر ہم ایستادہ گردند و یک نفر باز یگر آمدہ نفر اولین رامعہ  
دیگر ان بروا نشسته بر دوش خود گرفتہ روان شدہ

دیگر یک نفر ایستادہ گردند و یگرے دست در عقب او کردہ ایستاد تا چہل نفر  
پر پشت یکدیگر پیچیدہ ایستادند و نفر اولین قوت کردہ این چہل نفر برابر داشتند و زمیندان  
گردید این قدر قوت از حد قیاس بشری افزونست \*

دیگر آدمی را آوردند و یک یک اعضائے آن را جدا کردہ بر زمین انداختند سگ  
ہچنان اعضائے او افتادہ بود باز پر وہ بر کشیدہ یکے از باز یگران اندرون پر وہ  
رفتہ بعد از ساعتی بیرون آمد چون پر وہ برابر داشتند آن شخص سلامت برخواست  
کہ گویا ہرگز زخم بر بدن او نبود \*

دیگر کلاوہ ریسمان آوردہ سر ریسمان گرفتہ کلاوہ را در ہوا سروا زدند تا ران  
بنوعے بلند شد کہ سر دیگر منظر نمی آمد یک نفر از انہا براق بستہ حاضر آمد و گفت  
کہ دشمنان من در ہوا آمدہ ایستادہ اند جنگ می روم این گفت و براہ تار ریسمان بجا  
آسمان عروج کرد چندانکہ از نظر تماشا ییان غایب گشت بعد از ساعتی از تار ریسمان  
خون تقاطر کرد بعد آن بدفعات اعضائے تمام بدن جدا جدا گردیدہ سر و براق  
بر زمین افتاد و در ان حال زلفش از پردہ بیرون آمدہ اعضائے شوہر خود را  
جدا جدا دیدہ نوحہ زنان نگاہ یہ کنان اجازت سوختن خود گرفتہ در ہمان مہنگامہ  
آتش افروختہ با اعضائے شوہر خاکستر گردید ساعتی نگذشتہ بود کہ آن شخص  
بہمان طرز بایراق از بالائے آسمان براہ تار ریسمان فرود آمدہ تسلیمات بجا آورد و گفت  
بقبال حضرتت بر دشمنان ظفر یافتہ آمدہ ام و اعضائے کہ فرورختہ از دشمن من بود  
چون برقیقتت سوختن زوجہ خود اطلاع یافت فریاد و ناله بسیار بہنا و گفت اگر  
زن مرا پیدا کنی بہتر والا خود را در آتش انداختہ خاکستر میبازم چنانچہ برائے  
سوختن مستعد گردید و برین اثنا زن او آمدہ حاضر گردید و گفت کہ لے شوہر خود را کنش  
کہ من زندہ ام این معنی موزجہ بہ تعجب نظر گیان گشت \*

دیگر کیسہ از وہ افتادند بیچ چیز در دہن بود بعد ان دست زدند کہ وہ  
در خسروں ہوا زد خوشترنگ و کلاوہ و ہر دو خودس را بجنگ در آوردند ہر گاہ

این فرس با بال بهم میزدند آتش از بال ایشان گل افشان می شد و یک ساعت بخوبی  
 با هم بجنگ بودند چون پرده بر روی فرس کشیده برداشتند کجک رنگین نمودار  
 شده بسیار خوشخوانی کردند که گویا نزدیک آنها آدم نیستند بهمان قهقهه که در دامن  
 کوه میزنند نو اسب بودند باز نقاب بر روی کجک بر آوردند چون برداشتند بجای  
 کجک و وارسیا پشت قرمزی کفچه سر نمودار گردید چنانچه دهن باز کرده سراز  
 زمین برداشتنده به دیگر پیش خورند و جنگ کردند دست شده افتادند و بعد  
 آن در زمین غایب شدند +

دیگر بر زمین کولابی ساختند و گفتند که سقایان از آب پر سازند چون گشت  
 پرده بر روی آن کشیده برداشتند آب بر تبه بخ بسته بود که میدان بران گذشته  
 هرگز شکسته نشد گویا آن نخ سنگ بود +

دیگر دو خیمه روی بر روی هم بقاصد یک تیر انداز ایستاده کردند اول  
 دامن خیمه بالا زدند و گفتند به بینی که در خیمه چیزی هست یا خالیست یکی  
 از بازی گران در آن خیمه رفت و دیگری داخل خیمه دیگر شد و گفت که از جانور  
 چرند و پرند بهر کرانام برند ازین خیمه بیرون آورده جنگ کنانیم حکم شد که  
 شتر مرغ را بر آورند فی الفور ازین خیمه دو شتر مرغ بیرون آمدند و با یکدیگر جنگ  
 کردند چنانچه سر به دیگر را خونین نمودند و با هم بسیار ازار دادند فاما هیچکدام از هم  
 پاسی کم نیارده آنها را از هم جدا کرده درون خیمه بردند بعد آن بفرمایش شاهزاده  
 سلطان خورم از هر دو خیمه دو نیکه گاو و شتر به دکلان دست بر آورده جنگ کنانید  
 گاه این آن را پیش می برد و گاهی آن این را با منی طرف می آورد تا دو گهری این نیله  
 گاو با هم جنگ نمودند مجلا ازین هر دو خیمه هر جانور را که نام می بردند بازی گران  
 در حال ظاهری ساختند +

دیگر طشت بزرگ از آب صاف پر کردند و بر زمین گذاشتند و یک گل  
 سرخ را در دست داشته گفتند که هر رنگ بفرماید در آب فرو برده نمایم این  
 گل را در آب فرو برده آورند گل زرد بود باز در آب انداخته آورند تا رنگی شد  
 بگل گل را صد بار در آب انداخته هر بار رنگ تازه ظاهر گشت همچنین کلاوه بیان

سفید در آب فرود بردند سرخ شد و دیگر بار زور آمد همچنان چند مرتبه که این ایسان آب  
انداخته هر مرتبه رنگ دیگر نمود اگر دید \*

دیگر قفس چهار پهلو آوردند یک طرف جفت بلبل خوشش آواز دران قفس  
نمودار بود و طرف دیگر قفس نمودند درین مرتبه جفت طوطی ظاهر گشت و طرف سویم  
جانوری سرخ سخن گویند در آمد و طرف چهارم جفت کبوتر بر خط و خال و خوش آواز  
لمحوظ گشت هر چهار طرف که قفس می نمود جانوران دیگر نمودار میشدند \*

و دیگر قالین کلان هشت درعه انداختند خوش طرح و رنگین چون آن قالین از  
پشت برداشتند پشت او روشد و روے پشت فاما طرح و رنگ دیگر اگر صلد  
می گردانیدند هر بار پشت روے می نمود و روے پشت و رنگ طرح دیگر  
نمودار میگشت \*

دیگر آفتابه کلان پیرا آب کردند و سر آفتابه زیر نمودند و تمام آب ان را فرو نختند  
چون باز درست نگاه داشتند باز سر ان را زیر کرده آتش ریختند همچنین چند مرتبه آب  
و آتشی از ان انداختند \*

دیگر جوال کمانی آوردند ان جوال دوسر داشت تربوز کلان بر آوردند و  
ازین سر تربوز را اندرون انداختند و از ان سر جوال انگور صابج و کشمش بر آوردند  
و از سر دیگر باز انداختند همچنین چند مرتبه انواع میوه ازین سر جوال بر آوردند  
و بسر دیگر انداختند \*

دیگر از ان جماعه نفری ایستاد و دهن باز میکرد و بیک بار سراری از دهن  
او بیرون می برد و نفر دیگر سراری کشید تریب چهار درعه مار از دهن او بری آورد  
بهین آئین تابست مار از دهن او بیاورد و مار بار بار زمین را کرد و آن مارا با یکدیگر جنگ  
نمودند و بهم پیچیدند \*

دیگر آئینه بر آوردند و یک گل در دست گرفتند و ان گل در آینه هر بار رنگ دیگر  
نمودار می شد \*

دیگر ده مرتبان خالی بر آوردند و همه کس مشاهده کردند که مرتبان با قالیت بعد  
پس گهری مرتبان ابر داشتند بیکه پر از عسل بود و دیگر از شکر چینی و همچنان هر یکی

پراز شیرینی وغیر ذالک دآن شیرینی ہارا اہل مجلس خوردند بعد از ساعتی کہ مرتبان ہا  
بر آوردند ہمہ عالی بود گویا کہے انہا را پاک شستہ \*  
دیگر کلیات حضرت شیخ سعدی شیرازی آوردند و بکیسہ گذاشتند ہا ز آوردند  
دیوان خواجہ حافظ برآمد دآن را چون بکیسہ کردند دیوان سلیمان برآمد باز چون در کیسہ  
کردند دیوان انوری برآمد ہمچنین چند مرتبہ کتاب را در کیسہ انداختند ہر مرتبہ دیوان  
دیگر برآمد \*

دیگر زنجیرے مقدار پنجاہ در عہ آوردند و بہوا انداختند و این زنجیر در ہوا  
ماست ایسا دک گویا زنجیر بجائے بنداست و سگی آوردند این سگ زنجیر گرفتہ بالائے  
رفتہ تا پدید گر وید ہمچنین پلنگ و شیر و بعضے جانوران دیگر زنجیر را گرفتہ بالا رفتہ تا پدید  
می شدند بعد آن زنجیر را زیر کردہ در کیسہ در آوردند از ان درندگان پنج اثر ظاہر نگشت  
کہ کجا رفتند و چہ شدند \*

دیگر رنگری آوردند پراز لیمون و گوشت لذیذ بود باز سر پوشش بر سر رنگری گذاشتند  
چون واگردند رنگرے پراز قبولی پر کشمش و بادام و قیہ بود باز سر پوشش بر ان ہنارند این  
مرتبہ پراز کلہ و پا چہ بود ہمچنین چند مرتبہ سر پوشش گذاشتند و برداشتند خوردنی  
تازہ بنظری در آمد \*

دیگر طاس کلانی با سر پوش حاضر کہ دند دآن را از آب پر نمودند وغیر از آب در  
چیزے نبود بار دیگر کہ سر پوش از طاس برداشتند ہفت ہشت ماہی در میان آب  
در حرکت بودند باز سر پوش بر طاس گذاشتند و برداشتند و دوازده مرغابے در آب  
نمایان بود باز سر پوش بر طاس ہنارہ برداشتند سہ چہار مار کلان ہم چسپیدہ در میان  
آب نمودار بود و ہمچنین چند مرتبہ کہ سر پوش برداشتند چیز ہائے دیگر نمایان بود  
آخر مرتبہ کہ سر پوش برداشتند پنج چیز در میان آن نمود \*

دیگر انگشتری یا قوتے آوردند و در انگشت کوچک خود کردند باز از انگشت  
کوچک بر آوردہ بانگشت دیگر کہ دند نگین اوز مرد بود بانگشت دیگر کہ دند الماس دید  
بانگشت دیگر انداختند نگینہ اش فیروزہ گشت \*  
دیگر تیر انداز راہ شمشیر ہائے بر ہندہ دم بالا نمودہ بر زمین نصب کردند کیے

از ایشان پہلو بر شمشیر با نہادہ غلطک زدہ تا تیر انداز راہ بالا کے شمشیر رفت و باز آمد  
اصلاً بر بدنش از زخم رسید \*

دیگر بیاض از کاغذ سفید تمام حاضر کردند و بدست آن حضرت دادند پنج چیز  
نمایان غیر از کاغذ سفید ساوہ بنظر درمی آمد در طرفتہ العین اول ورق سرخ افشان و  
لوح پدکار بران ساخته نمودار گشت ورق دیگر باز کردند رنگ کاغذ آسمانی افشان کرد  
و بر هر دو صفحہ مرد و زن را بہم کشیدہ بودند و بسیار پاکیزہ ورق دیگر کہ باز کردند رنگ  
زرد و کمال ہمواری و افشان کردہ و شیر و گاو کشیدہ بنظر در آمد ورق دیگر کہ باز کرد  
رنگ سبز و افشان کردہ نمونہ باغی و سر و بسیار و درختان و گل بیشمار شکفتہ و عمارتی  
در میان باغ بود ورق دیگر کہ بر آوردند رنگ کاغذ سفید و مجلس رزم کشیدہ بودند کہ  
دو بادشاہ با یکدیگر در جنگ و جدل بودند بظاہر و رفتی کہ باز میکردند رنگ کاغذ غیر  
مکرر و صورت نمود مجلس تازہ بنظر می در آمد القصہ دوروز و شب ہنگامہ بازی و سحر  
سازی آن بازی گران جادو کار و سحر کاران سامری کہ دار انبساط پیرائے خاطر مقدس  
بودند پنجاہ ہزار روپیہ نقد و خلع مرحمت کردند و ہمچنین بادشاہ زادہ سلطان خرم  
و دیگر شاہزادہ ہا و خوانین انعام دادند کہ قریب دو لک روپیہ بانہا رسید ظاہر این  
علم را سیمیا گویند و در میان فرنگ بسیار است چنانچہ حضرت خاقان زمان اینہمہ  
مقدمات را مفصل و مشروح در نسخہ جہانگیر نامہ کہ ان حضرت از طبع مقدس بعبارات  
پسندیدہ و استعارات گزیدہ تصنیف نمودہ اند بقلم خجستہ رقم آوردہ کہ باعث انبساط  
خاطر مطالعہ کنندگان آن نسخہ غریبہ می تواند شد \*

## در بیان تخیر قلعہ کانگرہ کہ مقدمہ فتح کوہستان پنجاب است

در اوایل سال سیزدہم جلوس والا شیخ فرید مرتضیٰ خان میر بخش با لشکر گران برائے  
تخیر قلعہ کانگرہ تعین شدہ بود و راجہ سورج مل ولد راجہ باسورا بعد فوت پدرش  
بنصب دو ہزاری سرفسرا فرمودہ ہمراہ شیخ تعینات نمود و بدو وند راجہ سورج مل  
در مقام ناسازی و فتنہ پر دازی آمدہ با مردم شیخ طریق مخالفت و منازعت  
پہم و شیخ صورت حال و ارادہ بنی اورا بدرگاہ ادالاعرض داشت و راجہ بخدمت

شاهزاده سلطان خورم ملتجی گشته از سوره المزاجی شیخ نسبت بحال خویش معروض داشت  
مقارن این حال مرتضی خان بجوار رحمت ایزدی پیوست و راجه سورج مل بجناب  
مقدس طلب شده برکاب شاهزاده والا قدر بهم دکن رخصت یافت و هم کانگره موئون  
شد بعد از آنکه ممالک دکن مفتوح گشت و شاهزاده از آن طرف معاودت فرمود راجه  
سورج مل بوساطت امرا بخدمت شاهزاده متعهد تسخیر قلعه کانگره گردید شاهزاده بعض  
مقدس رسانیده لشکر گران از ملازمان خود با محمد تقی بخشی سرکار خویش و راجه سورج مل  
تعیین کرد و بعد رسیدن در کوهستان راجه را با محمد تقی نیز صحبت برانگشت چون این  
معنی بعرض والا رسید محمد تقی بخشی را طلب حضور فرموده و عوض او راجه بکرماجیت  
برهمن را که از عمده های دولت شاه در شجاعیت و جوان مردی و جرات و دلاوری بی  
نظیر بود با مردم تازه زور تعیین فرمودند از طلب داشت محمد تقی و تعیین راجه بکرماجیت  
راجه مذکور فرصت را غنیمت دانسته صریح بنی ورزید بالمشکر شاهزاده جنگ کرده  
سید صفی بارهه را که از عمده های بود با چندی از برادرانش کشت و دست  
نقدی دراز کرده پرگنات دامنه کوه و محال خالصه شریفه تا پرگنه بناله و کلا نور  
غارت کرد بهدین اثنا راجه بکرماجیت در رسید راجه سورج مل تاب جنگ نیارده  
متحصن گشت و باندک زد و خورد قلعه موود مهربی مفتوح گردید راجه سورج مل  
فرار شده خود را در شغاب جبال و کرپوه های دشوار گذار در کشید چون جگت سنگ  
برادر خور و راجه سورج مل منصب چهار صدی داشت و تعیینات بنگاله بود در میولا که  
راجه سورج مل مصدر چنین شوخی گردید مطابق تجویز راجه بکرماجیت شاهزاده بعض  
مقدس رسانیده جگت سنگ را از بنگاله در حضور طلب داشت و منصب هزاری  
ذات و پانصد سوار و خطاب راجگی سرسرا از فرموده بملک موردی رخصت نمود  
و عنایات والا شامل حال او گردید و بموجب حکم مقدس از دهری که مسکن راجه مذکور است  
شهری موسوم به نور پور بنام نور جهان بیگم ابا و گشت و راجه جگت سنگ بهم و تسخیر قلعه کانگره  
بر یافتن راجه بکرماجیت تعیین شد کانگره قلعه ایست قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان  
کوهستان استحکام یافته در دشواری و محلی و متانت معروف و مشهور و بست و سبج  
و مهفت دروازه دارد و دوران آن یک کرده و پانزده طناب است طول پا کرده



و دو طناب و عرض بست و دو طناب و ارتفاع یکصد و چہار درعہ و دو عرض کلان  
 درون اوست تاریخ آغاز اساس ان قلعہ جز خدائے جان آفرین یکپس نمیداند و بیچ  
 نسخہ اندراج نیافتہ قطعہ

زان حصائے کہ طغر بارہ او در علو از ستارہ دار و عمار  
 صحن او حصن اختران ثابت بوم او بام گنبدے دوار  
 اعتقاد مردم آن دیار آنست کہ آن قلعہ بہ سبب صعوبت کوہ گاہے از قوسے بقوسے  
 دیگر انتقال نیافتہ و بیگانہ دست تسلط بر و نرسانیدہ و از ابتدا کے ظہور اسلام  
 در ہندوستان پنج یکے از فرمان روایان دہلی بر و دست تصرف دراز نہ کر وہ  
 سلطان فیروز شاہ با وجود آن ہمہ حشمت و شوکت و استعداد خود بران سرزمین  
 رفتہ بہ تخیر آن قلعہ پرداخت و مدتے محاصرہ داشت چون دانست کہ استحکام و  
 متانت قلعہ بجدیت کہ تا سامان قلعہ داری و ازوقہ نقلہ نشینان بودہ باشد امتناع  
 آن از محالست کام تا کام مصاحہ کردہ و بہ آمدن راجہ آنجا در حضور خورشیدی منودہ  
 برگشت و نیز بعضے فرمان روایان دیگر لشکر باہ تخیر آن قلعہ میفرستادند و کارے  
 از پیش منی رفت و در عہد خلافت حضرت بادشاہ عفران پناہ نیز بارہا افواج تعین گردید  
 اما صورت الفتاح و رائینہ تردد و تلاش معاینہ نگشت و مینولاراجہ بکراجیت محاصرہ  
 منودہ و مورچلہا قمتت کردہ داخل و مخارج اذوقہ مسدود ساختہ بتدابیر صایبہ و  
 افکار ثاقبہ کار بر اہل قلعہ تنگ ساخت چون مشیت ایزدی اقتضا آن کرد کہ سلسلہ  
 حکومت مہنود از ان حصن حصین و قلعہ خدا منیرین کہ در صورت حصانت و استواری  
 مرغ اندیشہ بکنگرہ تخیر آن نیرسد و طایر خیالی بشرفہ انتزاع آن نمیتوان پرواز کرد  
 منقطع گرد و درایت اسلام بران قلعہ چہ بلک تمامی ان ویا کہ سار بلند شود و خیرہ غلہ  
 از ان قلعہ نزدیک باخر رسید و جزوی کہ ماند دران کرم افتاد و از کار رفت قلعہ  
 نشینان چہار ماہ غلہائے خشک بے نمک جو شائیدہ خوردند چون بنایت تنگ  
 شدند و کار بہلاکت رسید و امید نجات بکہ توقع حیات نماند بناچار راجہ تلو کچند  
 امان خواستہ مکالید قلعہ پیش راجہ بکراجیت فرستاد و بوساطت راجہ جگت سنگہ  
 بعد از گرفتن قول و حصول جمعیت خاطر آمدہ ملازمت کرد بتاریخ غزہ محرم سال ۱۰۵۰

جلوس والا مطابق سائنڈ روز مشنبہ آن قلعہ آسمانی ارتقاع مفتوح گشت و بعد  
معروض امتدس باعث جمعیت و انبساط خاطر گردید و راجہ بکر ماجیت مور و وفد  
عنایات قدسی گشت ۶

## نہضت بنگال و لا بعد سیر کانگرہ بعرضہ دلکشائے کننیر

حضرت خاتقان زمان از دار الخلافہ اکبر آباد نہضت فرمودند چون نواحی دسوہہ  
مور و خیام والا گشت استاماد الدولہ برحمت حق پیوست و متصل بہتوارہ از اعمال  
دسوہہ بر لب دریائے بیاہ مدفون کردند و عمارت عالی برسرمزارش اساس نہادند  
و محال جاگیر و اسباب امارت و تمامی نقد و جنس ان مغفور بنور جهان بیگم مرحمت  
گشت و از انجا متوجہ پیشتر شدند چون راہ کہسار و ریوہ ہائے دشوار گزار بود  
ارووی بزرگ و نواحی سیبہ گذاشتند و باجمعی از مخصوصان و اہل خدمت متوجہ  
سیرگاہ گشتند و از سیبہ بچار منزل ساحل دریائے بان گنگا مضرب خیام والا گشت  
و راجہ چنبہ کہ بست و پنج کر و سبے کانگرہ واقعست و در کوہستان عمدہ ترین  
زمیندارانت و گاہے بفرمان روائے دہلی روسے نیاز نیارودہ برادر خود را با  
پٹیکش لایق بدرگاہ معلی فرستاد از انجا آن حضرت برسد از قلعہ کانگرہ تشریف بردہ  
تماشاائے فرمودہ بانگ نماز و شرایط اسلام بتقدیم رسانیدند و حکم شد کہ مسجدے  
عالی احداث و تعمیر نمایند بعد سیرگاہ قلعہ در بہون کہ پایان قلعہ واقعست تشریف آوردند  
و در زیر چتر کانی کہ بر سر بت پندی از زمان پاندوان نشان میدہند چترے خوردی  
از طلا ایستادہ کردند و چند روز دران سرزمین بسیر و لشکار اشتغال داشتند و از انجا  
نہضت فرمودہ بتماشائے جوالاکھی تشریف آوردند آن مکان ارست دراز و دہ کر ہے  
کانگرہ زیر کوہی کلان کہ سر بفلک کشیدہ دارد و دران مکان شبانہ روز از زمین سویراؤ  
آتش زبانه میزند بعضے مردم اہل تعصب نشان دادند کہ در انجا کان گوگرد است و از  
اثر حرارت آن آتش شعلہ می افروزد و بوجوب حکم اقدس بامتحان اندازہ آتش و تحقیق کان  
گوگرد زمین را کشیدند و اب پاشیدند بوسے از گوگرد و اثرش سے انکان ظاہر نشد  
و اصلا آتش منطفی نہ گردید ان را از حکمت ہائے ایندی تصور نمودہ باز آن حجرہ را

بیمارت متین درست گمانیدند و در حواشی آن مکان بموجب حکم والا عمارت درست  
 کردند سلطان فیروز شاه نیز در ایام سلطنت خویش چون بتخیر کانگره متوجه شده در جوالا  
 کبھی رفتہ زمین کا ویدہ و آب پاشیدہ بود تحقیق پیوست کہ کان گوگر و نیست از  
 عجایب قدرت قادر حقیقی است کہ از آغاز آفرینش خود بخود آتش شعله افروز میگردد  
 ان حضرت از تماشائے ان اکنہ و سیر و شکار بغایت مسرور شدہ متوجه کشمیر شدند  
 اگرچہ در راہ کشمیر بسبب نشیب و فراز و صعوبت طرق و دشوار گذاری جبال و بلندی  
 کریوہ ہا و ژرفائے مفاک تقدیر بسیار میگردد و عبور پیادہ بدشواری می شود  
 چہ جائے سوار و چارپائے باربر دار لیکن بعد نزول بکشمیر لطافت و زمامت آن  
 خطہ دل کشائے تلمانی و تدارک رنج و محنت این ہمہ مسالک مہالک و محن و  
 مشاق آن راہ جانگاہ میگردد و ہر چند کوچہ و بازار شہر خالی از حرکت نیست و مردمش  
 بد معاش و بد لباس و بد طبیعت و بد خوہند تمام صحرا و کوہ از انواع شقایق دریامین  
 منوہ بہشت برین است و از گونه گونه گل و میوہ دم مساوات بہار جنت میزند  
 و ہر طرف جوہائے دل جو و ابشار ہائے مسرت افزا و چشمہائے شیرین باعث تماشائے  
 نظار گمان است پلیت

کشمیر گور شک پری خانہ چین است تحقیق بہشتی است کہ بر زمین است

القصہ ان حضرت از کانگرہ متوجه شدہ بعد قطع مراحل و خطہ دل کشائے کشمیر نزول  
 اقبال فرمودند و تماشائے سیر گاہ ہائے نزہت افزا و سیراکن مسرت پیرا نمودہ  
 بغایت مخطوطا شدند در زمان بودن در خطہ دل پذیر کشمیر روزے سلطان محمد شجاع  
 حلف بادشاہ زادہ محمد خورم در دو تخانہ بازی طفلانہ میگرد و اتفاقا بازی کتان برد ریچہ  
 جانب دریا رفتہ بجز رسیدن سرنگون بزیر اقتاد قنارا پلاسی تہ کردہ زیر دیوارا  
 بہادہ بودند و فراشی متصل آن نشسته سلطان بپلاس رسید و پابا بہ پشت فراش  
 خوردہ بر زمین افتاد بانکہ از ہفت درعہ ارتفاع بزیر اقتاد اسیب ز رسید و حمایت  
 آہی شامل حال گردید پیش از این چہار ماہ جوتک رائے پنجم گفتہ بود کہ سلطان از جائے  
 بلند خواہر افتاد اما اسیبی نخواہد رسید از وقوع این معنی صدقات و خیرات بسیار کردند  
 جوتک رائے سوز و آفرین گشت و با صفا و مواجب و عطائے الغام سہرا فراز گردید

القصه آن حضرت بعد سیر کشیر بے نظیر معاودت بهند وستان فرمودند چون اثر دم گرنگی و کوتاهی نفس بان حضرت ظاهر گشت و رفتہ رفتہ بامتداد کشید و از استتداد این مرض هوای ہند وستان بر مزاج قدسی سازگار نمی گشت بنا بر آن از سنہ شانز و ہم جلوس والا مقرر گشت کہ در ہر سال اوایل بہار نزول مقدس عالی بکشیر بے نظیر و در ایام زمستان معاودت ہند وستان شود و در ہر منزل مختصر عمارت احداث کہ دند تا در وقت برف و باران و شدت سرما کہ خیمہ خویش نیاید در آن عمارت بسر برند و با سالیس بگذرانند۔

## در بیان لغی بادشاہزادہ شاہجہان

ماجرائے احوال بادشاہزادہ برین منظر است کہ در سال دویم جلوس والا منصب بہشت ہزاری ذات و چہار ہزار سوار سہرا فراز گشت بعد از آنکہ در سال ہشتم صبیہ بواکسن المخطاطب باصفیخان خلف اغما والد ولہ در عقد نکاح شاہزادہ در آمدہ بہتاز محل مخاطب گشت۔ بمنصب دہ ہزاری ذات و شش ہزار سوار سہرا فرازی یافت پس از چند گاہ پانزدہ ہزاری ذات و بہشت ہزار سوار عطا گردید چون فتح ولایت رانا نمود و پسر رانا را بد گاہ والا آورد بہت ہزاری ذات و دہ ہزار سوار و شاہ خورم خطاب مرحمت گشت پس از آنکہ بر ہم دکن تعین شدند خطاب شاہجہان کہ مقارن باسم مبارک خاقان زمان بود و منصب سی ہزاری ذات و بہت ہزار سوار عنایت کردہ انوار تملقات فرمودند از آنجا کہ صبیہ نورجہان بیگم کہ از صلب علی قلی شیر افکن بود در جبالہ مٹا کہ شاہزادہ سلطان شہریار در آوردہ بودند از نیہت نورجہان بیگم کہ امور سلطنت بقبضہ اقتدار او بود جانباری شاہزادہ شہریار می کرد و بہ بادشاہزادہ شاہجہان سوا المزاج می بود بعد از آنکہ بادشاہزادہ از ہم دکن معاودت نمودہ بماند و رسید پر گنہ و ہول پور بجاگیر خود استمدان نمودہ مقصدی سرکار خود تعین کرد و اتفاقاً پیش از رسیدن عرضداشت بادشاہزادہ ان پر گنہ را نورجہان بیگم بجاگیر شاہزادہ شہریار تنخواہ کردہ بود و شریف الملک گماشتہ شہریار بران تصرف داشت گماشتہ ہائے ہر دو شاہزادہ در ان پر گنہ با یکدیگر در آنختند درین آویزش تیرے بر مدقہ چشم شریف الملک رسید و او از یک چشم کور گشت این معنی باعث زیادتی

اشوبشورش گردید فتنه و فساد بلند شد بادشا هزاره عرضداشت متضمن عجز و نیاز ارسال داشت و افضل خان دیوان سرکار خود را بملازمت اقدس فرستاد که هر وجه غبار شورش فروشانند اما بدانند ایشان نمی خواستند که رفع فساد گردد و مقتداییکه موجب ازدیاد شورش بوده باشند در میان می آوردند چنانچه آصف خان را بجانب داری بادشا هزاره هشتم ساخته خاطر بیگم را از این چنین برادر رنجانیدند و بیگم را برین آوردند که مهابت خان را که با آصف خان عداوت دارد و به بادشا هزاره نیز بے اخلاص است از کابل طلبداشته متصدی شورش و فتنه باید کرد هر چند فرامین والا و مناشیر بیگم در باب طلب مهابت خان صادر می گشت عازم حضور نمی شد بالاخر صریح نوشتت تا آنکه آصف خان در حضور است رسیدن بنده متصور نیست اگر فی الواقع دولت شاهجهان را برهم بایزد و آصف خان را بصوبه داری بنگالہ بفریبند من بحضور رسیده بتقدیم حکم والا پر و ازم بموجب نوشته مهابت خان آصف خان را به بهانه آوردن خزانہ بطرف اکبرآباد فرستادند و امان افشار پسر مهابت خان را بمنصب سه هزاره ذات و دو هزار سوار سرانسر از فرمودند و فرمان صادر شد که او را نیابتاً در کابل گذاشته متوجه استان بوس گردد و بموجب حکم قضا توأم مهابت خان از کابل در حضور معنی رسید و حکم شد که محال جاگیر شاهجهان را از میان دو اب و غیره تغیر کرده بجایگیر شاهزاده شهریار تتخواه دهند شاهزاده شاهجهان باستماع این خبر از ماند و متوجه حضور پر نور گشت چون این معنی بعرض والا رسید از لاهور نهضت باکبرآباد فرمودند و از فتنه سازی کوتاه اندیشان و اغوائے نورجهان بیگم شورش فتنه و فساد بلند شد و چنان فسرزند اقبال پیوند را که غیر از اطاعت و فرمان پذیری امرے دیگری نداشت بزور و عنف در کبر سن و ضعف و بیماری بموجب بر سرستیزه آوردند مثنوی

عزیزان را کند کید زمان خوار      ز کید زن بود وانا گرفتار

ز کزن کسے عاجز مبادا      زن کینا د خود هرگز مبادا

اکثر امرا بهمت ارسال رسل و رسایل بطرف شاهجهان ماخوذ شدند و بجزل منسوب و جایگز معائب گشتند و درین مهم مدارتدبیر امور و ترتیب افواج بر مهابت خان

مقرر شد بعد مہضت از لاہور افواج قاہرہ بر سر شاہجہان تعین گردید شاہجہان بعد رسیدن در کبیر آباد از استماع مہضت ریات عالیات بطرف کوتلہ میوات شناختہ و دایاب پسر خانخانان و راجہ بکرماجیت و دیگر امرائے خود را بر روسے افواج بادشاہی کہ بر تعین شدہ بود مقرر گردانید و خود نیز مستعد شد تا آنکہ عساکر طرفین با ہم رسیدہ رو بہ پیکار آوردند و آتش محاربت متعل گشت بہادران جنگ جو و مبارزان پر خاش خود اومردی و مردانگی دادند و ہر یک کارنامہ رستم و افراسیاب بظہور آوردند درین کارزار شکر بادشاہزادہ غالب آمد و آثار فتح و ظفر نمودار گشت از آنجا کہ مشیت ایندی بران رفتہ بود کہ بادشاہزادہ چند گاہ در تعب و رنج بودہ باشد و شداید سفر عاید حال گرد و چہ قانونی است مستمر و آئینے است مقرر کہ ہر گاہ اقبال مندی را زمان حصول عطیہ عظمیٰ الہی و وقت احراز دولت نامتسناہی نزدیک میرسد در پیشگاہ ان ایام مورد محن و مشاق می گرد و تا چون بر درجہ کمال و ذرہ مقصوے متصاعدے شو و خال این نقطہ عین الکمال اوسے گرد و واژگن ند بنگہان سپند بودہ باشد **پیت**

گر فلک کار ترا بر ہم زندگین مباحث      میکند خیاط جامہ قطع بہر وقت  
 اتفاقاً در عرصہ کارزار بند و تچی زخمی نیم جان افتادہ و بندوق تیر بند و فتیلہ آتش افروز در دست او بود راجہ بکرماجیت کہ جنگ مردانہ کردہ غالب مطلق شدہ بود و لیرانہ بر لشکر بادشاہی می آمد چون نزدیک بان نیم جان بند و تچی در رسید قضا را فتیلہ بر بندوق مذکور رسید و تیران از سینه راجہ در گذشت ہماںجا قالب ہتی کرد از آنجا کہ راجہ مذکور از عمدہ ہائے دولت خواہ بادشاہزادہ بود و خالی از تدبیر و شجاعت نبودہ از گذشته شدن او انتظام را کہ پراگندہ گشت و بادشاہزادہ از دیدن حال لشکر خویش پاکے ثبات نتوانست خلم رد و بالضرور از آنجا کوچ نمودہ بجانب ماندوراہی گردید و حضرت خاقان زمان از استماع این فتح متوجہ اجمیر شدند و شاہزادہ سلطان پر ویز را کہ درین نزدیکی از پتہ در حضور مقدس رسیدہ بود با مہابت خان و راجہ ز سنگ دیو بوندیلہ و راجہ گج سنگ را تہور و راجہ جے سنگ کچوا بہ و دیگر امرا کہ چہل ہزار سوار بودہ باشند بر سر شاہجہان تعین نمودند و اتالیقے شاہزادہ پر ویز

و مدار مہام بہ مہابت خان مقرر گشت چون افواج بادشاہی نیز ویک قلعہ ماند و رسید  
 شاہجہان رستم خان ما با افواج خویش مقابل انہا فرستاد و رستم خان طریق بیوفائی  
 پیمودہ خود را نیز ویک مہابت خان رسانید ازین معنی توڑک جمعیت شاہجہان زیادہ تر  
 بر ہم شد و در ماند و بدون خود را صلاح ندیدہ از آب نہ بد گذارشتہ با سیر رسید دران  
 وقت خانخانان بر کاب شاہجہان حاضر بود ظاہر گشت کہ مہابت خان مکاتیب می نویسد  
 و ارادہ رفتن دار و اورا با دارابخان پسرش قید گردانید و در اسیر بعضی حرم  
 و اسباب زیادتی گذارشتہ بہ برہان پور آمد و خانخانان کہ نظر بند بود بہ پیمان صلح داشتی  
 از شاہجہان رخصت گرفتہ بہ مہابت خان پیوست و نیز اکثر مردم جدائی گزیدند  
 بحسب ضرورت شاہجہان در عین شدت باران از برہان پور روانہ شدہ براہ گو لکنندہ  
 و بندر چہلی پتن بطرف اودیہ و بنگالہ را سہ گز دید چند منزل کہ در حدود گو لکنندہ  
 میرفت قطب الملک والی آن ولایت از راہ مردمی پیشکش نقد و جنس و غلہ و میوہ  
 می فرستاد شاہزادہ سلطان پر ویز تعاقب نمودہ از چند منزل برگشتہ در برہان پور  
 رسید چون خبر رفتن شاہجہان بطرف بنگالہ معروض شد سی گشت حکم شد کہ بادشاہزادہ  
 سلطان پر ویز و مہابت خان با جمعیت بطرف پتنہ بروند و سدر راہ شاہجہان گزود  
 و خانخانان را با کبر آبا و مقرر نمودہ خود بدولت متوجہ کشیر شدند و شاہجہان بعد سیک  
 در اودیہ وان حدود بانڈک جنگ اول قلعہ بر دو ان گرفت و بعد از ان قلعہ اکبرنگر  
 را محاصرہ نمودہ جنگ بسیار نمود و ابراہیم خان صوبہ دار و عابد خان دیوان و  
 دیگر بندہ کئے بادشاہی کشتہ شدند شاہجہان آن قلعہ را بتغیر در آوردہ متوجہ دہاک  
 گردید و چہل لک روپیہ نقد سوائے اقمشہ و منیل و دیگر اجناس از اموال ابراہیم خان  
 ضبط در آمد و احمد بیگ خان برادر زادہ ابراہیم خان کہ در دہاک بود بیچارہ شد بہاڑت  
 شاہجہان رسید تا این مدت دارابخان پسر خانخانان در قید بود در نیولا شاہجہان اورا  
 سو گند دادہ از قید خلاص کردہ صوبہ داری بنگالہ با و مرخصت نمودہ بہ پتنہ رسید  
 اینجا عباد سدر خان را بالہ آباد و دریا خان افغان را با وودہ رخصت کرد و عباد سدر خان بزود  
 شمیر و قوت مرواگی الہ آباد را متصرف شد چون زمین اران بنگالہ کہ نوارہ ہمراہ شاہجہان  
 آوردہ بودند بعد رسیدن در پتنہ بانوارہ گزینتہ رفتند شاہجہان در جنگل حصارکے

از گل ساخته استحکام آن نبود همدین اثنا شاهزاده پرویز و مهابت خان باشکر بسیار  
در رسیدند و بدفیات جنگ روداد را جا بهیم پسر رانا کرن که سردار لشکر شاه جهان  
بود در معرکه کشته شد ازین جهت هزیمت بر لشکر شاه جهان افتاد و غیر از تورچیان  
و عبدالسدخان هیچکس از شاه جهان بمقتضای شجاعت ذاتی و دلاوری فطری  
دل بر مرگ نهاده اسپ برانگیخت و اسپ سواری خاصه زخمی شد درین اثنا  
عبدالسدخان جلو گرفته شاه جهان را از جنگ گاه بر آورده و از آن اسپ فرود آورده  
بر اسپ خود سوار کرده بجانب قینه بر دوچون افواج بادشاهی نزدیک قینه رسید  
شاه جهان از آنجا بر آمده و بودن در آن دیار صلاح ندیده در کبرنگ آمد چون در آن  
ایام که سال نوزدهم جلوس والا بوده با شد سلطان مراد بخش قدم در عالم وجود نهاده  
بود آن تازه نهال گلشن سلطنت را با والده ماجده ایشان در قلعه ربهتاس گذاشته  
متوجه پیشتر شد و در اینخان پسر خانخانان را که سوگند داده از قید خلاص کرده بصوبه  
داری بنگاله مقرر نموده بود هر چند طلب داشت او غدر را در میان آورده بلازمست  
نیامد از آنجا که زن و پسر او بطریق یرغمال نگاهداشته بودند بعد از آنکه از خلافت حکمی  
و عدم اطاعت بظهور پیوست زانش را در قلعه ربهتاس فرستادند و پسر جان او را  
عبدالسدخان بقتل رسانید و بسبب غلبه لشکر بادشاهی بودن در ولایت بنگاله صلاح  
وقت ندانسته بر آبی که آمده بود از بنگاله باز در دکن رسید و در اثنا راه سلطان  
مراد بخش و خرم قدسی بلازمست رسید چون رسیدن شاه جهان از بنگاله در دکن معروض  
مقدس گشت حکم شد که شاهزاده سلطان پرویز و مهابت خان باشکر همراهی بدفع  
شورش شاه جهان باز بدکن برسند لهذا شاهزاده و مهابت خان از قینه روانه شده  
بطرف دکن رفتند و در اینخان پسر خانخانان را که از شاه جهان جدا شده بلشکر بادشاهی  
ملحق گشته بود بموجب حکم والا بقتل رسانیدند و خانخانان را در حضور معلی قید کردند  
شاهزاده پرویز و مهابت خان قطع مراحل نموده در مالوه رسیدند و شاه جهان بسبب  
رسیدن افواج بادشاهی بودن در دکن صلاح وقت ندیده در دارالخیر اجیر رسید  
در آنجا توقف ناکرده از راه سیلیر بصوبه تهته آمده قصد ایران نمود و سلطان دارا شکوه  
و سلطان محمد شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب پسران خود را بدرگاه معلی فرستاد



چون در تهنیت شریفین الملک کور نوکر شاهزاده شهریار قیام داشت از خبر آمدن شاه جهان  
 جمعیت فراهم آورده توپ و تفنگ بر قلعه نصب کرده متحصن گردید و شاه بر دور قلعه  
 منزل نموده چند روز بکنگ پرداخت و چند روز از مردان کاری شاه بکار آمد چون  
 کار از پیش زلفت بخاطر قدسی شاه والا جا رسید که تسخیر تهنیت وقت ضایع کردن  
 از صلاح و راست همدین اثنا خبر رسید که شاهزاده سلطان پرویز در دکن ودعیت  
 حیات سپرد و مهابت خان در حضور رفته و خانجهان لودی در دکن قیام دارد و درین  
 صورت شاه جهان ولایت دکن را خالی دانستند پیش از آنکه مهابت خان که در برومی  
 شاه بجانب تهنیت تعیین شده بود برسد با وجود بیماری و ضعف که در آن ایام طاری  
 احوال شده بود از راه ولایت بهار و گجرات متوجه دکن شد و بعد قطع مراحل وطنی  
 منازل در ناسک تربنگ از مصافقات احمد نگر بنگاه خویش در آنجا گذاشته رفته  
 بود و نزول اقبال فرموده در جنیر اتفاق اقامت افتاد و در آنجا بوده و در آنجا  
 خانجهان لودی از دکن مصروف گردید.

## بیان رسیدن مهابت خان حضور اشرف اقدس و مصدر گستاخی گردیدن اصف خان بقید کردن

چون ارادت آبی بران شده که چشم زخمی بحضرت خاقان زمان برسد امری که از صلاح  
 دور و بعناد نزدیک بوده باشد بمنصه ظهور رسید یعنی مهابت خان که مصدر چندین  
 خدمات نمایان و تردوات شایان شده بود بموجب التماس نور جهان بیگم و اصف خان  
 بموجب مور و عتاب گشت و فدائے خان از حضور تعیین گردید که مهابت خان را  
 از شاهزاده سلطان پرویز جدا کرده روانه بطرف بنگاله سازد و حکم شد که خانجهان لودی  
 از گجرات آمده بجائے مهابت خان املیق شاهزاده باشد و اگر مهابت خان بر فتن بنگاله  
 راضی نشود جریده بدرگاه والا بیاید و نیز حکم شد که زر کلیه مطالبه سرکار معالی که بریه  
 مهابت خان طلب است ان را معه مبلغی که از محال جاگیر امرا یان بزور و تقدی متصرف  
 شده و کلائے آنها استغاثه دارند و هم فیضان نامی که از بنگاله و آن حدود

بدست آورده از وباز یافت نمایند اگر حرف حسابی داشته باشد بدرگاہ والا زود  
 رسیده نشان دیوانیان عظام نماید چون فدائی خان از حضور پر نور رخصت شده در  
 مالوہ رسید حکم والا رسانید مہابت خان از شاہزادہ سلطان پر ویز رخصت شدہ مازم  
 درگاہ آسمان جاہ گردید و خانبہان لودی از گجرات رسیدہ بخدمت شاہزادہ سلطان  
 پر ویز قیام نمود مہابت خان بعد قطع منازل برب دریا کے بہت کہ آن حضرت  
 متوجہ سیر و شکار کابل بودند و یک اردو کے معنی رسید چون طلب داشت  
 او بتریک آصف خان بود و پیش ہنہا و خاطر آصف خان انکہ اورا بہمہ وجوہ خوار و  
 بے عزت ساختہ دست تعرض در ناموس و مال و جان او اندازد چنانچہ  
 مہابت خان دختر خود را بہ بر خور دار ولد خواجہ عمر نقشبندی نامزد کردہ بود آن  
 جوانک را بموجب التماس آصف خان سر برہنہ کر دہ و دست بر گردن بستہ  
 در حضور والا کورہ کاری کردہ در قید نمودند و حکم شد کہ انچہ مہابت خان با و دادہ  
 است فدائی خان از وباز یافت نماید قریب یک لک روپیہ از نفت و جنس ازو  
 گرفتند و نیز محمد محسن کووری پر گنہ بتالہ را کہ خسر زادہ مہابت خان بود قید کردہ بضر  
 و شلق زربا باز یافت کردند مہابت خان از منصوبہ آصف خان واقف شدہ پنہزار  
 سوار را چپوت جہاز ہر اہ داشت کہ اگر کار برخلاف روسے دہد جان نثار گردد  
 و از طرز آمدنش حرفہائے ناملایم زبان زد مردم شدہ بود چون خبر آمدن او نزد یک  
 اردو کے معنی بعرض والا رسید حکم شد تا مطالبات بادشاہی بدیوانیان اعلیٰ او التماس  
 و مدعیان خود را تسلی نماید و فیلمان بنگالہ را از نظر نگذراندر اہ کرنش مسدود است آصف خان  
 با چنین عمدہ قوی باز و رکن السلطنت عداوت کردہ در نہایت غفلت و عدم احتیاط  
 بودہ بادشاہ را بدین روسے آب گذاشتہ خود با عیال و اطفال و احوال و اطفال و  
 خدم و حشم خویش از راہ پل گذاشتہ ان روسے آب رفتہ منزل نمود و اکثر امرائے  
 و کارخانجات بادشاہی نیز از دریا گذشت و تیلیے مردم این روسے آب ماندند و  
 وقت کہ گرد و پیش دولتخانہ والا بیکس بنو د مہابت خان قابویانہ با چہار ہزار سوار  
 را چپوت از منزل خود سوار شدہ اولاً بر سر پل رسیدہ معتمدان خود را با دو ہزار  
 سوار گذاشت کہ پل را آتش دادہ نگذارند کہ احدی از امرائے ازان روسے

آب هدین سست عبور تواند کرد و خود بر دروازه دولتخانه والا رسیده از اسپ پیاده  
گشته با دو صد راجپوت بدرون سشتافت و تخته دروازه غسل خانه را شکسته  
اندرون رفت پرستاران جسم سراج حقیقت را بعرض رسانیدند آن حضرت از  
اندرون فرگاه برآمد برپاکی نشستند مهابت خان پیشتر رفته کورنش بجا آورد و بر گرد پاکی  
قربان گردید و معروفی داشت که یقین کردم که از دست آصف خان خلاصی من ممکن  
نیست ویرے کرده خود را در پناه حضرت انداخته ام اگر مستوجب قتل و سیاست  
مستم در حضور اقدس سیاست رسانید درینوقت راجپوتان نوکر او فوج فوج مسلح  
گشته دور سر پرده پادشاهی فراگرفتند غیر از چند کس از خدمت گاران نزدیک  
آن حضرت نبود چون بے ادبی او خاطر اقدس شوریده نمود و در مرتبه دست بقبضه  
شمشیر کرده خواستند که آن بے باک را بزنند حاضران حضور مقدس التماس کردند  
که وقت حوصله از مای نیست از نیجهت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت  
راجپوتان او درون و برون دولتخانه را فراگرفتند مهابت خان بعرض رسانید که وقت  
سواری اسپ است حضرت بدولت سوار شوند و این غلام در رکاب باشد  
وران وقت اسپ خود پیش آورد غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ  
او سوار شوند اسپ سواری خاصه طلبداشته سوار شدند چون دو تیر انداز راه  
از دولتخانه والا برآمدند مهابت خان نیل حوضه و از پیش آورده التماس کرد که وقت  
شورش است صلاح آنست که حضرت بر نیل سوار شوند بالضرور بر نیل سواری  
فرمودند مهابت خان سیکه از راجپوتان معتمد خود را در پیش نیل و دو راجپوت عقب  
حوضه نشانند که هر کس از خواصان و خدمتگاران پادشاهی نزدیک می آمد قتل میرسد  
تا آنکه حضرت در خیمه مهابت خان تشریف آوردند خان فرزند آن خود را بر دور آن  
حضرت قربان گردانید و شرایط خدمتگاری و فرمان پذیری بتقدیم رسانید و  
دست بسته ایستاده غیر از عجز و نیاز بر زبان نمی آورد و التماس می کرد هر چه حکم  
شود بجا آر و از آنجا که آن حضرت مست باده عشق و اسیر دام محبت نور جهان بیگم  
بودند و ساعتی از وجدانی شدند درین حال دم بدم یاد آن کدبانوی کردند و غیر  
از طلب بیگم حرفی بر زبان نمی آوردند نظیر

چه خوش گفت آن بیباغ عشق رنجور که بواز مشک و رنگ از گل شود و  
 ولی بیرون بود ز امکان عاشق که گوید ترک جانان جان عاشق  
 در زمانیکه آن حضرت بخانه مهابت خان تشریف آوردند نور جهان بیگم فرست یافت  
 از آب گذشته بمنزل آصف خان رفته بود مهابت خان ازین سهو و خطا آسفت  
 میخورد و بخاطرش رسید که آن حضرت را بدولت خاتمه والا برده بهر وجه نور جهان بیگم  
 را بدست آورده از جانب او نیز خاطر واپس داند و این قصد آن حضرت را بدولت سرکار  
 معنی آورد و در آن روز و شب آن حضرت بمنزل شاهزاده شهریار گذرانیدند و هر چه  
 مهابت خان میگفت می کردند چون نور جهان بیگم انطرف دریا صفوت آراسته  
 بتدارک میکوشیدان حضرت مقرب خان را نزد آصف خان فرستاده منع کردند  
 که جنگ در میان انداختن صلاح نیست و بجبهت اعتماد انگشتری مبارک بست  
 او فرستادند روز دیگر آصف خان و خواجه ابوالحسن فوجها آراسته قرار بجنگ  
 دادند چون پل را کسان مهابت خان آتش داده بودند در صد بدست آوردن پایاب  
 شدند ابوطالب پسر آصف خان بهر حال از آب گذشت و اکثر همراهانش غرق شدند  
 آصف خان در میان آب رسیده بود که ابوطالب و دیگران بانگ جنگ و گردان  
 شده بازگشتند آصف خان نیز از میان راه برگشت و نور جهان بیگم فیل سواره از  
 دریا گذشته مردم تا کفید عبور می کرد و جنگ در میان بود درین وقت تیرے بیکه  
 از پرستاران بیگم که در عماری فیل نشسته بود بر بازو رسید بیگم بدست خود از بازو  
 او تیر بر آورد و خون بسیاری جاری گشت و لهاها خون آلود گردید و نزد یک فیل  
 بیگم بسیاری مردم قتل رسیدند و فیل سوار بیگم زخمی چند برداشته برگشت  
 و خود را بدریا انداخت و شنا کرده از دریا گذشت تا گزیر بیگم بعد گذشتن از دریا  
 در دو تخته بادشاهی فرود آمد آصف خان که این همه شورش از او بود چون بمیقین  
 دانست که نقش نزع نشسته که از جنگ مهابت خان خلاصی ممکن نیست لهذا  
 با ابوطالب پسر خود و دو صد کس دیگر از هماغار روانه شده قطع منزل ننموده در  
 قلعه آنکد بنارس که جاگیر او بود رفته شخص گزید چون صلابت مهابت خان در دل  
 امر غالب آمد خواجه ابوالحسن و دیگر امراسو گنندگان غلام و عهده شداد از

مہابت خان گرفتہ ملاقات کردند بعد سه روز نور جهان بیگم در حضور مقدس رسید حضرت  
 از ملاقات آن کدبانو خوشوقت شده از ساطل دریائے بہت کوچ کردہ با مہابت خان  
 روانہ کابل شدند چون تسلط و استیلائے مہابت خان بچنان بود بعد رسیدن دراتک  
 بنارس درون قلعہ رفتہ آصف خان و ابوطالب پسرش و پسر خلیل احمد ولد میر میران  
 با دوازده کس دیگر بدست آورده در قید نمود و بعضی از مصاحبان آصف خان را  
 دستگیر کردہ بقتل رسانید و انحضرت چیزے نمیتوانستند حکم کردہا بجلد بعد قطع دست  
 مدار الملک کابل نزول اقبال واقع شد از آنجا کہ مہابت خان در اچوتاننش کہ  
 دست بختند سازی دراز کردہ بودند در ہر باب دیرگشتہ طریق بے باکی سے  
 پیروند روزے جماعت را چوتان با احدی سرکار بادشاہی گفت دگو کردند  
 و کار بکنگ کشید احدیان ہمہ یکجا شدہ جنگ مردانہ نمودند قریب ہشتصد  
 راچوت علف تیغ گر دیدند و ازین معنی خفتی در رعونت مہابت خان راہ یافت  
 و بعضی رسانید کہ باعث این فساد خواجہ قاسم برادر خواجہ ابوالحسن بدیع الزمان  
 خویش او شدہ چون رعایت خاطر مہابت خان در میان بود انہارا دستگیر ساختہ  
 حوالہ کردند مہابت خان آن ہر دو را سر برہنہ کردہ در بازار کابل بخواری و بے  
 عزتی گردانیدہ در قید نگاہداشت و از روزے کہ مہابت خان مصدر گستاخی گردید  
 بوجہ کس غالب آمدہ بود و آن حضرت ہر وجہ مراعات خاطرش نمودہ سے فرمودند  
 کہ تا حال جدائی اواز حضور بنا بر عدم اختیار بود و ہرچہ نور جهان بیگم در خلوت بعض  
 میرسانید بے کم و کاست پیش مہابت خان انہار می فرسہ نمودند و صریح میگفتند  
 کہ بیگم قصد تو دار و خبر دار باش و نیز صبیبہ شاہ نواز خان ولد خانخانان عبدالرحیم کہ  
 و عقد نکاح میرزا ابوطالب المتخاطب بشایستہ خان ولد آصف خان است صریح  
 قصد تو دار و نور بہان بیگم در فراہم آوردن جمعیت سعی داشت تا آنکہ از کابل معاد  
 بہند وستان کردند و چون در حالی رہتا کس نزول اقبال واقع شد ان حضرت  
 بزبانے خواجہ ابوالحسن مہابت خان پیغام کردند کہ پیشتر روانہ گرد و والا کار  
 بکنگ میرسد بالضرور مہابت خان بیشتر راہی گشت بعد از آنکہ از دریائے بہت عبور  
 کردہ بزبانے افضل خان چہار حکم صادر فرمودند اول آنکہ بادشاہرا وہ شاہ جهان

بصوب تہتہ رفتہ است بتقاضی شتافتہ ہم اورا بانصرام رساند دویم آنکہ استخوان  
 را با ہمراہانش از قید بر آورده بلازمست اقدس بفرستد سویم آنکہ طہورث و  
 ہوشنگ پسران شاہزادہ دانیال مرحوم را کہ باحوالہ شدہ بودند روانہ حضور فیض گنج  
 نماید چہارم آنکہ لشکری پسر مخلص خان را کہ ضامن دست و تاحال بلازمست والا زید  
 حاضر گرداند در صورتیکہ از فرستادن آصف خان و تقدیم احکام دیگر عدول نماید  
 فوج بر سر او تعیین می شود و استیصال او میگردد و افضل خان رفتہ احکام مطاعہ  
 بہایت خان گذارش نمود بہایت خان پسران شاہزادہ دانیال را عوالہ نمودہ اظہار  
 کرد کہ بموجب حکم والا روانہ تہتہ می شوم و آصف خان را خلاص مینمایم اما خوف دارم  
 کہ بعد خلاصی آصف خان مبادا بہکم از روسے غدا و تی کہ دلد و فوجے برسرس من تعیین کند  
 در صورت ہر گاہ از لاہور بگذرم آصف خان را خلاص کردہ روانہ حضور پر نور  
 مینمایم افضل خان از پیش بہایت خان آمدہ پسران شاہزادہ دانیال را از نظر گذرانیدہ  
 انچہ بہایت خان گفتہ بود و مفصل بعرض رسانید مگر بہزبانے افضل خان حکم شد کہ خیریت  
 تو درین است کہ آصف خان را خلاص کنی والا نہ است خواہی کشید بالضرور بہایتخان  
 بموجب حکم والا بعل آورده آصف خان را طلب داشت معذرت خواست و بہمد  
 و سوگند خاطر از و واپر داختہ با ہمراہانش بحضور مقدس فرستاد لیکن ابوطالب  
 پسر اورا بہت مصلحت روزے چند نگاہ داشتہ روانہ تہتہ گردید از غریب  
 آنکہ شورش بہایت خان بر ساحل دریائے بہت واقع شدہ بود و خلاصی آصف خان  
 در وانہ گردیدن بہایت خان بسمت تہتہ نیز بر ساحل ہمین دریا اتفاق افتاد و بعد  
 چند روز ابوطالب خلف آصف خان و خواجہ قاسم برادر خواجہ ابوالحسن ہدیع الزمان  
 داماد اورا عذر خواستہ روانہ حضور نمودہ منزل بسنزل روانہ تہتہ گشت و پیش از  
 رسیدن او دران حدود و بادشاہزادہ شاہجہان از تہتہ کوچ کردہ بطرف دکن معاودت  
 نمودہ بود چنانچہ سابقاً تحریر یافتہ بہایت خان بعد رسیدن در تہتہ بدون حکم مقدس  
 رو بہندوستان آورد و آثار بقی از و بظہور پیوست بعد معروض اقدس حکم شد  
 کہ فوجے بر سر او تعیین شود و خانخانان عبدالرسیم کہ از دست بہایت خان زخمیائے  
 کارہ را رگا داشت با کارج و افراج عمر استیصال او بر ذمہ خود گرفتہ رخصت شد

و محال جاگیر مہابت خان و صوبہ داری اجپیر بنخانانان مرحمت گشت خانانان  
 بعد قطع منازل وسطی مراحل در دارالخیر اجپیر رسید و مہابت خان کہ بعد معاودت  
 از تہتہ بست اجپیر رسیدہ بود تائب جنگ نیادردہ در شغاب جبال ولایت  
 رانارفتہ اقامت ورزید و خانانان بدان سمت در سال ۱۲۱۰ جلوس والا در عمر مقتاد  
 و دوسالگی بجوار رحمت حق پیوست و مہابت خان از انجا عرایض نیاز مشتعل بحقیقت  
 و اخلاص بخدمت شاہزادہ شاہجہان ارسال داشت و بموجب منظور عالی کہ بطلب  
 اوصاد گشت پهنای استعجال در جنیر رسیدہ بلازمست فیض رحمت مشرف گشت  
 مورد انواع عواطف گر دید و این معنی موجب ظہور غیر اقبال او گشت چون این  
 خبر بعرض مقدس رسید خانجہان لودی بخطاب سپہ سالاری و صوبہ داری دکن  
 سراندرازی یافت و مدتی اوزا با سفاہزادہ شاہجہان کار مجاہدہ بجا ولہ  
 در میان ماندہ

## در بیان علت نمودن حضرت خاقان بلک جان

در سال بست و دویم جلوس والا حضرت خاقان زمان مطابق معتاد متوجہ کشمیر شدند  
 درین مرتبہ در کشمیر بان حضرت بیماری غلبہ نمود و ضعف و ناتوانی روز بروز  
 زیادہ شد در اوایل زمستان رایت مراجعت برافراشتند و در منزل بیرمک  
 بنشا شکار پر داختند دران سرزمین کوبی است بلند و درتہ کوبہ نشین بچیت  
 بندوق اندازی ترتیب یافته مقرر بود کہ چون زمینداران اہورا راندہ بر تیغ کوبہ  
 برآمدند و بنظر اشرف دارندان حضرت بندوق راست کردہ اندازند ہمین  
 کہ قیر بندوق باہو میر رسید از تیغہ کوبہ جدا شدہ معلق زمان بر زمین می افتاد و  
 تا شائے غریب می شد درین وقت یکے از پیادہائے ان مرز یوم اہورا راندہ  
 آورد اہو بر پارچہ سنگی جا گرفته ایستاد و بواقعی بنظر درنی آمد پیادہ مذکور خواست  
 کہ پیشتر آمد اہورا از ان مکان روان سازد و بگرد رسیدن در انجا نتوانست پامضبط  
 کرد و دست بہ پوتہ زوقنار بوتہ کندہ شد و آن پیادہ اجل رسیدہ از ان کوبہ  
 آسمانی ارتقاع معلق شدن بر زمین افتاد و استخوانش خورد و شکست و اعصابش از ہم

گنجت و جان بحق تسلیم کرد و مشاهده این حال مزاج اقدس با شوب گرایید و بر خاطر  
 مقدس مکرر گذشت ترک فشار کرده بدولت خانه والا تشریف آور و ندگریا ملک  
 الموت باین صورت متخلن گشته بنظر آنحضرت درآمده بود ازان ساعت قرار و  
 ارام از خاطر مقدس برخواست از بیرم کله کوچ کرده در تهته و از انجا در راجوری  
 نزول اقبال فرمودند و از انجا بدستور معهود یک پیر روزمانده کوچ فرمودند در انجا  
 راه پیاله خواستند همین که بر لب نهادند گوارا بنفتاد و برگشت و تا رسیدن بدولتخانه  
 چکرستی حال دگرگون گردید آخر هائے شب کار بد شواری کشید هنگام صبح نفسی چند  
 بسختی برآمد وقت چاشت روز یکشنبه بست و هشتم شهر صفر ۱۳۳۰ مطابق پانزدهم  
 ابان ماه الهی سال بست و در بیم جلوس ۱۳۱۱ در عمر شصت سالگی روح قدسی از ایشان  
 خاک بال افشان بر ساکنان افلاک گردید و آثار شستیز نمودار شد نور جهان بیگم که  
 از عنایات خاص آن حضرت سلطنت هندوستان می کرد و فروش دل خراش  
 و ناله جان تراش بر کشید و گریان جان از نوحه و فغان بر درید و ریاضین مشک  
 آگین از چمن تارک کشید و گل رخساره را از خار ناخن تراشید و لبان سبزه  
 بنخاک و خون غلطید <sup>منظم</sup>

بسیه از تناب سگک میزد	بپانچہ بر رخ گلنگ میزد
زریحان سروستان را سبک کرد	بچیدن کسبستان را بیک کرد
درینازین زیانکاری درینا	درینازین جاگ خواری درینا
نخواهم بجهالتش زندگی را	بلک جاودان پابندگی را
نهال عمر بے برگت بے او	حیات جاودان مرگت بی او
بقانونے وفا نیکو نباشد	که من باشم بگیتی او نباشد
نیخواهم کز و کیسو نشینم	جهان را بے جمال او بزمینم
چه اسایش دران گلزار ماند	کز گل رخت بند و خار ماند

در چنین وقت نور جهان بیگم هر چند آصف خان را نزد خود طلب داشت او غدر با  
 در میان آورده زلفت چون باد خا هزاره شا جهان دور دست بود سبب قضیه  
 ناگزیر و امور جهان بانی اختلال بود او در کار مملکت پراگندگی را دریافت آصفخان



با اعظم خان ہمدستان شدہ بچت تکین خستہ و آشوب و انتظام پراگندگیہا کے  
 روزگار سلطان داور بخش عرف بلاتی پسر شاہزادہ خسرو را از قید بر آوردہ بر تخت سلطنت  
 نشانہ نیر <sup>نیر</sup> سک و خطبہ بنام او منوودہ دل شورش زدہ اورا بے ہمد و سوگند مطمن گردانید  
 اما امرا یان نظر برانکہ چون آصف خان استقامت و استقامت دولت شاہجہان  
 میخواست سلطان داور بخش را گو سپند قربانی تصور منوودہ با آن کورنش نمی نمودند چون  
 داور بخش و امرا در نواحی لاہور رسیدند شاہزادہ شہریار کہ لاہور بود و بہستماع  
 واقعہ ناگزیر سرسلطنت برداشتہ دست بجزاین و کار خانجات دراز داشت  
 بعد رسیدن سلطان داور بخش صفوف آراستہ رو بعرصہ پیکار آوردہ در اول  
 صدمہ انتظام افواج خود را پراگندہ دیدہ رو بفرار بہاد و بقلعہ درآمدہ پاسے خود  
 و دام افتاد و اکثر ہمرانانش قتل گرفتہ آصف خان را دیدند روز دیگر داور بخش  
 و قلعہ ارک رسیدہ بر تخت خلافت نشست و شاہزادہ شہریار را کہ نتوانست قلعہ  
 ہم مضبوط نگاہداشت از درون حرم بر آوردہ از فوطہ کمرش ہر دو دست بستہ پیش  
 تختگاہ سلطان داور بخش حاضر آوردند و او شرایط کورنش بجا آورد ہمان وقت اورا مجوس  
 کردند و بعد دوروز میل در چشمش کشیدہ از بینش معزول کردند چون شاہزادہ شہریار  
 طبع والا و فطرت بلند داشت دران وقت این رباعی فی البدیہہ بر زبانش  
 رفت قطعہ

ز زنگس گلاب از چہ نتوان کشید      کشیدند از زنگس من گلاب  
 اگر از تو پرسند تاریخ آن      بگو کہ شد دیدہ آفتاب  
 بعد از چند روز ظہورث و ہوشنگ پسران شاہزادہ دانیال را گرفتہ مقید  
 ساختند چون عنان اختیار سلطنت بدست آصف خان بود و ہر جمع شاہزادہا  
 و امرا قتل داشت و میل خاطر و اعتقاد باطن او بجانب بادشاہزادہ شاہجہان بود  
 ہذا بعد چند گاہ بموجب منشور عالی بادشاہزادہ والا قدر کہ از وکن بنام آصفخان  
 بعد استماع قضیہ ناگزیر صا و فرمودہ بود داور بخش و شتاسپ برادرش شہریار  
 و ظہورث و ہوشنگ را در لاہور مسافر صحرائے عدم منوودہ از تمامی مدعیان  
 سلطنت خاطر داپر داشت بجمہ لغش آن حضرت را کہ از چکر ہتی مصحوب مقصود خان